

چهار نکته در ارتباط با:

جمهوری خواهی، فدرالیسم، دموکراسی و دورنمای دموکراسی در ایران

اسفندیار طبری

متن سخنرانی در جلسه جمهوری خواهان در برلین ۸-۱۰ ژانویه ۲۰۰۴

(۱) جمهوری

در رابطه با شعار جمهوری خواهی و دموکراسی، تاکنون از سوی دوستان مختلف صاحب نظر، سخنرانی ها و نوشته های مختلفی منتشر شده است.

در این فرصت کوتاه مایلیم به چند نکته در ارتباط با جمهوری خواهی، فدرالیسم، دموکراسی و شانس دموکراسی در ایران اشاره کنم.

واقعیت این است که در دنیای امروز واژه جمهوری مورد سواستفاده های بسیاری قرار گرفته، به گونه ای که برخی از

حکومت های دیکتاتوری با استفاده از این واژه به دنبال نوعی حقانیت بین المللی می باشند.

جمهوری (lat.: res publica: Gemeinwesen) در مقابل مونارشی قرار دارد، که در آن حاکمیت ملت (و نه یک نفر یا پادشاه)

در مرکز قرار دارد. البته لازم به این تذکر است، که پذیرش جمهوری به مفهوم رد مطلق مونارشی نیست، بلکه به مفهوم رد

"مونارشی مطلق" است. مونارشی مطلق سیستم پادشاهی پهلوی بود که به عنوان قدرت مطلق در راس جامعه قرار داشت و تعویض

آن غیرممکن بود. سیستم جمهوری می تواند یک سیستم مخلوط از دموکراسی، اریستوکراتی و مونارشی می باشد:

همه مردم (دموکراسی) نمایندگان مشخصی به مجلس می فرستند (اریستوکراتی)، که این مجلس رئیس جمهور را انتخاب می کند

(مونارشی). در حقیقت رئیس جمهور نقش یک مونارش را دارد که از سوی مجلس برای دوره معینی انتخاب می شود.

جمهوری تنها یک شکل نیست بلکه در شرایط ویژه ایران پیش شرط دموکراسی است. نکته مهمی که در شعار جمهوری، به ویژه در ارتباط با

اتحاد جمهوری خواهان نهفته است، که از آن پیش شرطی برای دموکراسی می سازد، اتحاد و تمامیت ارضی کشور است که به اتحاد شهروندان

تمامی خلق های ایران توجه دارد. هر فرد ایرانی باید از حقوق شهروندان که در سیستم دموکراسی تعیین شده است برخوردار باشد.

سیستم مونارشی یا سلطنتی نیز شعار تمامیت عرضی دارد، با این تفاوت محوری، که این تمامیت نه از سوی خلق ها بلکه از طریق

حاکمیت مطلق باید به کرسی کشانده شود. به این معنی اتحاد شهروندان تمامی خلق ها هسته اصلی در مفهوم سیستم جمهوری

است.

جمهوری تنها یک شعار یا گزاره برای دموکراسی نیست، بلکه شکل جمهوری دموکراسی باید از راه بنیادهای اجتماعی در جامعه تضمین شده

باشد. در "فدرالیست پی پر (۱)" تفاوت بین جمهوری و دموکراسی به این گونه بیان شده است:

یک جمهوری بر خلاف دموکراسی با این اصل شناخته شده است: جمهوری یک سیستم رژیمی است، که اجرای قدرت مستقیم یا غیر

مستقیم از سوی خلق و نمایندگان آن امکان پذیر است، که در هر زمانی کنار پذیر باشند. ایده دموکراسی مستقیم تنها برای در

جامعه های کوچک ممکن است. با بزرگ شدن جامعه تقسیم آن به خلق های متفاوت و افزایش پلورالیسم نیاز به جمهوری فزونی

می یابد.

xxxxxx

(۲) فدرال:

سیستم فدرالی، یعنی تقسیم کشور به ایالت های خود مختار می تواند در چهارچوب یک سیستم دموکراسی تضمین دیگری برای دموکراسی باشد. فدرال شرط لازم و ضروری برای دموکراسی نیست و اساسن ربطی به دموکراسی ندارد، اما در چهارچوب یک سیستم دموکراتیک دو جنبه مثبت دارد:

از یک سو عدم تمرکز قدرت در دموکراسی و از سوی دیگر به رسمیت شناختن کشاکش های درون کشوری بین خلق هادر جهت حل دموکراتیک آن.

ایده دموکراسی مرکزی تنها برای کشورهایی درست است، که سابقه دموکراسی در آن قوی باشد به عبارت دیگر نه تنها سیستم یک سیستم دموکراسی باشد، بلکه هر شهروند یک دمکرات باشد یا به عبارت دیگر، اکثریت مطلق جامعه از دمکرات ها تشکیل شده باشد. شهروند کسی است، که به حقوق دموکراتیک "خود" و "دیگران" آگاه باشد. به عبارت دیگر شهروند کسی است، که نه تنها عضو یک جامعه نوموکراتیک، جامعه ای که در آن قانون مسلط است، و وظیفه هر فرد اجرای قانون است، بلکه عضو یک جامعه دموکراتیک، که در آن خود آگاهی دموکراتیک وجود دارد، می باشد. در کشورهای مختلف اروپایی پروسه گذار از یک عضو نوموکراتیک به یک شهروند دموکراتیک سال های سال طول کشید. مثلن در آلمان این یک پروسه ۲۰ یا سی ساله از زمان جنگ جهانی دوم بود.

علت شکست جمهوری وایمر در آلمان، نبود دمکرات ها و شهروند های دمکرات بود نه فقدان دموکراسی!

این پروسه، یعنی پروسه گذار از عضو نوموکرات به شهروند دمکرات، پروسه روشنگری است، که در آن بینش انتقادی در عرصه فکر و اندیشه مرکزی است. (لازم به اشاره، که بر خلاف برخی از نظرات جاری، به عقیده من چنین روند روشنگری هنوز در ایران آغاز نشده. آنچه که ما امروز می بینیم صرفن نوعی کنجکاوی روشنفکرانه در باره پدیده ای به نام روشنگری است، که در جای دیگر می توانم به استدلال این تز بپردازم).

یک دموکراسی مرکزی بدون وجود خود آگاهی دموکراتیکی که وجود بنیادهای اجتماعی-سیاسی دموکراتیک بازتاب آن است، می تواند به دسپوتیزم کشانده شود. البته خطر دسپوتیزم در سیستم دموکراتیکی فدرال هم وجود دارد، ولی به ویژه در کشورهای آسیایی، که بر اساس ساختارهای اقتصادی و اجتماعی، سیستم های حکومتی همواره به تمرکز بیشتر برای اعمال قدرت موثر تر تمایل دارند، سیستم فدرالی مانعی در این مسیر خواهد بود. به عبارت بهتر فدرالیسم در این کشورها به مفهوم "تعمیق" دموکراسی بلکه تضمین آن است. این ایده، که به ویژه کشورهای آسیایی همواره نیاز به مرکزیت شدید دارند، و سیستم فدرالی می تواند این کشورها را به تجزیه کشاند، به عقیده من پشتوانه استدلالی قوی ندارد. بر عکس با رسمیت شناختن کشاکش ها و اختلافات قومی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی از طریق یک سیستم فدرالی دموکراتیک می توان گام های موثرتری در حل این مشکلات برداشت. علاوه بر این از نظر تاریخی سیستم دموکراتیک فدرالی که فدرال های آن به تجزیه و استقلال کشانده شده باشند نمی توان یافت.

ایده سانترالیزم دموکراتیک در میان برخی روشنفکران با این برداشت غلط از دیالکتیک هگلی بر اساس تز، آنتی تز و سنتز (دیالکتیکی که ربطی به هگل ندارد و در هیچ اثری از او سخن از تز، آنتی تز و سنتز نیست، بلکه دیالکتیک به مفهوم نفی در نفی یا نگاتسیون می باشد) تئوریزه می شود. سانترالیزم در کشورهای دموکراتیکی، که دمکرات های زیادی نداشته باشد، می تواند به نفی دموکراسی و نهایتن

به دسپوتیزم بیانجامد.

از این رو در شرایط کشوری نظیر ایران امکان فدرالیسم برای دموکراسی را نباید به طور کلی نفی کرد. اکنون وظیفه ما نیست که در این باره در باره غیر عملی بودن یا عملی بودن آن، صرفن بر اساس شواهد تاریخی فدرالیسم در کشورهای مختلف اظهار نظر کنیم. این که فدرالیسم برای یک ایران دموکراتیک واقعن و در عمل بازده دموکراتیک دارد یا نه، بستگی به داده های جمهوری دموکراتیک در ایران آینده دارد؛ مثلن چه نهادهای دموکراتیکی و به چه شکلی علاوه بر مجلس برای یک چنین دموکراسی وجود خواهد داشت، و رابطه بین قوای مختلف در چنین دموکراسی چگونه تعیین می گردد.

"فدرال های دموکراتیک" که بنا به موقعیت جغرافیایی یا از نظر تعداد شهروندان در موقعیت اجتماعی و اقتصادی بهتری قرار دارند، باید بر اساس قوانین تعیین شده، که همه فدرال ها موظف به اجرای آن هستند، به فدرال های ضعیف تر کمک کنند. علاوه بر این در سیاست خارجی، دولت مرکزی نماینده همه فدرال ها خواهد بود و غیره

با این توضیح مختصر در باره فدرالیسم، قصد من این نیست، که به ضرورت حتمی فدرالیسم در ایران پافشاری کنم، بلکه همان گونه که اشاره کردم، پرسش فدرالیسم آری یا نه را باید به جمهوری دموکراتیک واگذار کرد.

xxxxxx

۳) دموکراسی:

کلید اصلی دموکراسی از زمان یونان قدیم تا به امروز جدایی بین قوه های قدرت حکومتی است که به ویژه به نحو آشکاری توسط مونتسکیو نگاشته شده است. بر این اساس جدایی بین قوه مقننه (نگارنده قوانین) و مجریه (اجراکننده قوانین) و قضاییه (حامی قوانین) هسته اصلی دموکراسی شناخته می شود. این دیدگاه پاسخ گوی نیازهای دوران مدرن نیست و با ایده مدرن دموکراسی در سازش نمی باشد. نه جدایی بین قوا بلکه آزادی افکار عمومی شرط اصلی دموکراسی است. مثلن در کشور آلمان قوه مجریه و مقننه از یکدیگر جدا نیستند و دموکراسی شکلی فراکسیونی حزبی دارد. نقش مهم را در این رابطه افکار عمومی بازی می کنند: احزاب باید همواره مراغب باشند که در تصمیم گیری های خود اکثریت مردم را در سوی خود داشته باشند.

xxxxxxxx

۴) راه دموکراسی در ایران

هر دموکراسی از مجموعه درونداد ها و برنداها تشکیل شده است. درونداد(اینپوت) مرکزی در یک دموکراسی انتخابات آزادانه نمایندگان است. این درونداد به یک نهاد دموکراسی حقانیت می دهد. بدون این درونداد نمی توان از یک سیستم یا نهاد دموکراتیک سخن گفت (البته در این رابطه تئوری هایی نظیر فریتز شارپف وجود دارد که مرکزیت را به درونداد می دهند که خارج از این مختصر است). برونداد دموکراسی تصمیم گیری ها و اجرای تصمیم ها می باشد. فقدان برونداد به مفهوم فاقدحقانیت دموکراسی نیست، بلکه به مفهوم بحران در دموکراسی است، که در انتخابات بعدی یا به انتخاب نمایندگان مخالف یا در صورت فقدان این نمایندگان به عدم شرکت مردم در انتخابات می انجامد.

با این تئوری اگر به تحلیل اوضاع سیاسی در ایران بپردازیم به نتیجه زیرین می رسیم:

مجلس ششم، مجلسی است، که از سوی اکثریت مطلق مردم ایران در یک انتخابات نسبتن آزاد (علی رغم تصفیه های شورای

نگهبان) انتخاب شد. بنابراین این نهاد که درون حاکمیت جمهوری اسلامی است، از حقانیت مردمی و قانونی برخوردار است.

نهاد های دیگر نظیر تشخیص مصلحت، شورای نگهبان و در راس آن والی فقیه فاقد حقانیت مردمی می باشند.

این پیچیدگی در سیستم حکومتی به ایده اصلاح طلبی از درون حاکمیت کشا نیده شد، که از استقبال همه آزادیخواهان درون و

بیرون از حاکمیت، درون و بیرون از ایران انجامید. متاسفانه بنا به تحولات درون کشوری و بین المللی چنین مبارزه ای تا به امروز

موفقیت چندانی نداشته است، به طوری که مجلس به هدف اصلی خود، حذف اختیارات شورای نگهبان، که شرط لازم برای

آزادی های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است، نرسیده است.

این فقدان برون داد در رابطه با یک نهاد دمکراتیکی نظیر مجلس یک بحران است، که با توجه به تصفیه های شورای نگهبان در مجلس

هفتم، این احتمال که تنها اقلیتی از مردم در انتخابات شرکت کنند بسیار فزونی یافته.

دو حالتی که در انتخابات قابل پیش بینی است از این قرار می باشد:

(۱) بخش بزرگی از مردم در انتخابات شرکت می کنند و مجدد نیروهای تازه ای از اصلاح طلبان وارد مجلس می شوند. در این حالت

مجلس به همین روال صاحب حقانیت مردمی است و به این مفهوم است که مبارزه اصلاح طلبی در درون حاکمیت ادامه خواهد

یافت، که می تواند با دنبال رویداد های جهانی، نظیر انتخاب احتمالی دمکرات ها در آمریکا، ابعاد مثبت و بهتری بیابد. اتحاد

جمهوری خواهان مجبور است از این روند اصلاحات حمایت کند، از آنجا که اساس فکری اش مردم سالاری است. در این رابطه تصمیمی

عجولانه در باره عدم شرکت در انتخابات می تواند اتحاد جمهوری خواهان را به موضعی انفعالی و نهایتن شکاف و چند دستگی در این اتحاد

بیانجا مد.

(۲) اقلیتی از مردم در انتخابات شرکت کنند و اصلاح طلبان به مجلس راه پیدا نکنند. در این حالت مجلس، به عنوان تنها نهاد

مردمی در درون حکومت، حقانیت مردمی خود را از دست می دهد. این به این مفهوم است، که نیروهای اصلاح طلب جدا شده از

حکومت اجبارن با اشکال تازه ای از مبارزه مواجه خواهند شد. به ویژه نقش اتحاد جمهوری خواهان در این حالت برای سمت دادن

به این شکل مبارزه با تقویت و پر محتوا ساختن شعار دمکراسی و جمهوری خواهی تاثیر بخش و مهم خواهد بود.

تا حوادث پیش از زلزله بم، که همه ما را به سخت به ماتم و اندوه فرو برد، امکان وجود حالت دوم بسیار عینی تر و واقعی تر بود.

ولی بعد این حادثه وحشتناک وجود حالت اول "غیر ممکن" نیست و بستگی به اوضاع احوال تا هفته های آینده

پیش از انتخابات دارد.

به هر جهت هر دو حالت در درازمدت قطعن به نفع جنبش اصلاح طلبی و جمهوری خواهی است.

اتحاد جمهوری خواهان اتحاد همه افراد آزادیخواه و دمکرات چه در درون حکومت جمهوری اسلامی و چه

در بیرون از آن، چه در ایران و چه در خارج از ایران می باشد.

(۱) Federalist Paper از سوی هامیلتون، مادیسون و جای برای قانون جمهوری ۱۳ کلنی آمریکایی و جدایی از انگلستان در سال

۱۷۷۶ تا ۱۷۸۳